

نقادی انتقادات غلامرضا فیاضی به قاعده "النفس فی وحدتها کل القوی" در نظر ملاصدرا

محمود صیدی (نویسنده مسئول)، دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه شاهد m.saidiy@shahed.ac.ir

سید محمد موسوی بایگی، دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه علوم اسلامی رضوی mmusawy@yahoo.com

چکیده

علم النفس یکی از مهم ترین مباحث حکمت متعالیه است که ذیل مباحث سفر چهارم اسفار اربعه مطرح شده است. یکی از مهم ترین قواعد علم النفس صدرائی، قاعده "النفس فی وحدتها کل القوی" می باشد که با نظر به ترکیب اتحادی ماده و صورت، حرکت جوهری و هم چنین جسمانیه الحدوث بودن نفس ناطقه مطرح شده است. هر چند ملاصدرا این قاعده را بدیهی می داند ولی استدلالهائی نیز در تبیین و اثبات آن از جهت عالم و معلوم اقامه نموده است. بدین بیان که نفس ناطقه مدرکات و معلومات همه قوای را ادراک می نماید و فاعل حرکت همه قوای مادی است. غلامرضا فیاضی انتقاداتی نسبت به این قاعده و استدلالهای آن مطرح نموده که مهم ترین آنها رابطه اتحادی نبودن نفس ناطقه با قوای نباتی و هم چنین لزوم اجتماع نقیضین در صورت باور به این قاعده است. در پژوهش حاضر اثبات گردید که تمامی این انتقادات ناشی از عدم توجه به مبانی صدرائی و مفاد این قاعده می باشد. زیرا که این قاعده در حکمت صدرائی دو معنی دارد؛ اینکه نفس ناطقه در مقام ذات خویش به نحو وحدت و بساطت واجد کمالات همه قوای مادون می باشد و دیگر آنکه قوای مختلف حیوانی و نباتی مراتب نازله حقیقت نفس ناطقه هستند.

کلید واژگان: نفس ناطقه، ملاصدرا، قوا، فیاضی، قوای نباتی، قوای حیوانی.

مقدمه

از دوران یونان باستان، علم النفس از مسائل و مباحث بسیار مهم فلسفی بوده و فلاسفه بزرگ هر یک از در مورد حقیقت وجودی نفس ناطقه، حادث یا قدیم بودن آن، قوای نفس ناطقه، چگونگی ارتباط نفس ناطقه با قوای حیوانی و مادی آن و... نظریاتی را ارائه نموده اند. مباحث افلاطون در مورد این مباحث، در خلال محاورات گوناگون مطرح شده است (کاپلستون، ۱۳۸۸، صص ۲۳۹-۲۴۰) و لذا طرح چنین مباحثی جایگاه خاصی و منظم در نظام فلسفی افلاطون ندارد. به بیان دیگر، مباحث مربوط نفس در آثار افلاطون به گونه بسیار پراکنده مورد بحث قرار گرفته است. ارسطو طی تقسیم بندی که از مباحث فلسفی ارائه نموده، علم النفس را جزء مباحث طبیعیات می داند. زیرا که نفس ناطقه به جسم طبیعی تعلق داشته و افعال خویش را به واسطه آن انجام می دهد (ارسطو، ۱۳۶۶، ص ۷۵). این

تقسیم بندی مورد پذیرش فلاسفه بزرگ مشائی در عالم اسلام مانند ابن سینا نیز قرار می گیرد و آنان نیز علم النفس را جزء مباحث طبیعی می دانند (ابن سینا، ۱۴۱۷، ص ۱۳). از سوی دیگر، در نظر ابن سینا ترکیب ماده و صورت انضمامی است و با قابلیت داشتن ماده و جسم، عقل فعال صورت را به ماده افاضه می نماید (ابن سینا، ۱۴۱۸، ص ۸۵). متعاقب این دیدگاه، نفس ناطقه روحانیه الحدوث می باشد و به محض قابلیت داشتن بدن و جسم، نفس ناطقه از سوی عقل فعال به بدن افاضه می گردد (ابن سینا، ۱۳۷۹، ص ۳۷۵). مشخص است که طبق این دیدگاه، نفس ناطقه ترکیب اتحادی با بدن و قوای آن ندارد بلکه از سوی عقل فعال به بدن افاضه شده و ترکیب انضمامی یافته است.

ملاصدرا مباحث علم النفس را ذیل سفر چهارم اسفار اربعه می داند که طی آن این مسائل جزء مباحث طبیعی نبوده بلکه از جمله مباحث الهیات و وجود بما هو وجود هستند. در حکمت متعالیه رابطه ماده و صورت انضمامی نبوده بلکه اتحادی است (ملاصدرا، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۸۷۴). بدین بیان که ماده با حرکت جوهری به تدریج مراتب کمال و فعلیت را طی می نماید و فاعل مباشر حرکت استکمالی صورت نوعیه جسم می باشد (ملاصدرا، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۱۰۱). متعاقب این دیدگاه، نفس ناطقه نیز جسمانیه الحدوث می باشد و طی حرکت جوهری جسم مادی، حقیقت انسانی به تدریج به مرتبه تجرد مثالی و سپس عقلی می رسد (ملاصدرا، ۱۳۶۸، ج ۸، ص ۳۹۳).

اتحادی دانستن رابطه ماده و صورت و لذا جسمانیه الحدوث بودن نفس ناطقه؛ در بسیاری از مباحث مربوط به نفس ناطقه تأثیر گذار است که یکی از آن موارد چگونگی رابطه نفس ناطقه با قوای مختلف حیوانی و نباتی است. به دلیل اینکه حقیقت انسانی به تدریج و با حرکت جوهری به مرتبه تجرد مثالی و سپس عقلانی واصل می گردد، چنین وجودی، یک حقیقت تشکیکی می باشد که دارای مراتب مختلف از ضعیف مادی تا شدید مجرد است. قوای حیوانی و نباتی نیز مراتب نازله حقیقت انسانی بوده و اتحادی وجودی با آن دارند. ملاصدرا این قاعده را با عنوان "النفس فی وحدتها کل القوی" می نامد.

غلامرضا فیاضی از مشاهیر مدرسان فلسفه شهر قم در سالیان اخیر می باشد که سعی در ارائه نظریاتی جدید در فلسفه اسلامی نموده و در موارد متعددی نگاه انتقادی نسبت به مبانی فلسفی حکمت متعالیه دارد. در پژوهش حاضر به نقادی اشکالات فیاضی نسبت به قاعده "النفس فی وحدتها کل القوی" پرداخته می شود. نخست استدلال های ملاصدرا در اثبات این قاعده بیان شده و سپس نقدهای فیاضی تبیین نقادانه می گردد.

سابقا پژوهش هایی در مورد قاعده "النفس فی وحدتها کل القوی" نوشته شده است که به شرح ذیل می

باشد:

مجتبی افشار پور در مقاله "بررسی اشکالات مطرح شده بر تبیین صدرائی قاعده النفس فی وحدتها کل القوی" (۱۴۰۰) به بررسی این قاعده و اشکالات مطرح شده توسط آیت الله مصباح یزدی به آن پرداخته است. محمد خانی در مقاله "تبیین رابطه نفس و قوا با تاکید بر دیدگاه صدرالمتألهین" به بررسی رابطه نفس ناطقه با قوای آن و جریان قاعده النفس فی وحدتها کل القوی پرداخته است. سید جعفر و سید رضی قادری در مقاله "ریشه‌یابی مبانی نظریه ملاصدرا در اتحاد نفس و بدن در علم النفس سهروردی" (۱۴۰۰) به بررسی تطبیقی دیدگاه ملاصدرا و سهروردی در مورد رابطه نفس ناطقه به قوای آن پرداخته‌اند و نویسندگان سعی نموده‌اند ریشه برخی دیدگاه‌های ملاصدرا در این زمینه را در آثار سهروردی جست و جو نمایند.

بدیهی بودن وحدت نفس با قوای آن

در نظر ملاصدرا، قاعده "النفس فی وحدتها کل القوی" بدیهی می‌باشد که در شخصی در مقام **وجدان** آن خویش آنرا در می‌یابد: هر انسانی در مقام ذات خویش و به گونه وجدانی قبل از اقامه برهان و استدلال ادراک می‌کند که حقیقت ذات او یکی است و کثیر یا متعدد نیست. مثلاً انسان در مقام ذات خویش در می‌یابد که خود او تعقل کننده، تخیل کننده، احساس کننده، خشمناک، متحرک، ساکن و... است. این موارد برخی از باب ادراک می‌باشد که طی آن شخصی واحد دارای ادارکات سه گانه عقلی، خیالی و حسی است و برخی دیگر از باب اتصاف به انجام افعال گوناگون مانند تغذیه، رشد، تولید مثل و... می‌باشد. نتیجه اینکه چنین امری وجدانی و بدیهی است (ملاصدرا، ۱۳۶۸، ج ۹، ص ۵۷). نتیجه اینکه نفس انسانی حقیقتی تشکیکی و دارای مراتب مختلف می‌باشد که از مرتبه قوای حسی و بدن مادی شروع می‌باشد، سپس مقام قوه خیال و در نهایت نفس ناطقه است.

غلامرضا فیاضی انتقاداتی به شرح ذیل به مدعای بدیهی بودن قاعده مورد بحث وارد می‌داند:

[۱] این ادعا از مدعای ملاصدرا اخص می‌باشد. زیرا که مدعای او اتحاد داشتن همه قوای طبیعی، نباتی، حیوانی و انسانی با نفس ناطقه می‌باشد. در حالی که متحد بودن قوای ادراکی و شاعره با نفس ناطقه بدیهی است و لذا اتحاد قوای دیگر با نفس ناطقه بدیهی نمی‌باشد. مثلاً انسان هرگز متحد بودن قوه جاذبه که یکی از قوای نباتی است، را با نفس ناطقه ادراک نمی‌کند. زیرا که افعال قوه جاذبه [=غاذیه]^۱ با علم و آگاهی همراه نیست تا اینکه ادراک

۱. به نظر می‌رسد مقصود فیاضی در متن کتاب از قوه جاذبه همان قوه غاذیه باشد. زیرا که قوای نفس نباتی به سه قسم نامیه، غاذیه و مولده تقسیم می‌شود. احتمالاً به دلیل اینکه قوه غاذیه عمل هضم و جذب غذا و لذا تغذیه را انجام می‌دهد، از آن تعبیر به جاذبه شده است. متأسفانه این گونه اشکالات در سراسر کتاب علم

آن وجدانی و بدیهی باشد (فیاضی، ۱۳۹۳، ص ۹۴). به ویژه اینکه از نظر ملاصدرا قوای نباتی مادی بوده و فاقد علم و ادراک هستند. بنابراین آگاهی یافتن ما از افعال قوای نباتی صرفاً از طریق علم حصولی می باشد و حضوری نیست. زیرا که نفس ناطقه به جزئیات افعال این گونه قوای جزئی علم ندارد. نتیجه اینکه مدعای بدیهی بودن اثبات کننده اتحاد قوای مختلف از جمله نباتی با نفس ناطقه نیست و انسان صرفاً از طریق علوم تجربی و طبیعی مانند فیزیولوژی به کارکرد قوایی مانند تغذیه کننده و علم حاصل می کند (فیاضی، ۱۳۹۳، ص ۹۵). خلاصه اینکه ادعای بدیهی بودن قاعده مورد با افعال قوای نباتی نقض می گردد و دلیل اقامه شده صرفاً اتحاد نفس ناطقه با قوای ادراکی مانند خیال و وهم را اثبات می کند. از این رو ادعای بدیهی بودن اثبات کننده اتحاد نفس ناطقه به قوای نباتی از جمله غاذیه نیست. نقد: به نظر می رسد انتقادات ذیل به اشکال فوق الذکر وارد باشد:

الف. قاعده "النفس فی وحدتها کل القوی" در نظر ملاصدرا دو معنی و مقام^۲ دارد: یکی اینکه نفس در مقام ذات خویش به نحو وحدت و بساطت واجد همه کمالات قوای حیوانی و نباتی هست (کثرت در وحدت) و دیگر آنکه نفس ناطقه احاطه وجودی به سایر قوی دارد و همگی آنها از شئون نفس ناطقه بوده و ظهورات او در مقام نازل هستند (وحدت در کثرت) (ملاصدرا، ۱۳۶۸، ج ۸، ص ۵۱). معنای مقام دوم آن است که در حقیقت نفس ناطقه ادراک کننده و حرکت کننده در مقام قوای جزئی می باشد و ادراکات یا تحریکات قوای نباتی و حیوانی منسوب به نفس ناطقه است (ملاصدرا، ۱۳۶۸، ج ۸، ص ۲۲۱). با نظر به این نکته، استدلال مذکور ملاصدرا، اثبات می نماید که همگی قوای جزئی اعم از نباتی و حیوانی، مراتب نازله نفس ناطقه هستند و ادراکات یا تحریکات آنها در سلسله طولی حقیقت انسانی، منسوب به نفس ناطقه است: «اینها [= قوای نفس ناطقه] همه شئون یک حقیقتند، در عین حال که [نفس ناطقه] متخیل، ذایق و سامع است؛ عاقل نیز می باشد.» (حسن زاده آملی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۵۷). به بیان دیگر هر چند فاعل مباشر در ادراکات یا تحریکات جزئی هر یک از قوای خیالی، غاذیه یا... هستند، ولی خود قوه و ادراک یا تحریک آن نهایتاً تحت حیطه نفس ناطقه بوده و مقام نازل آن هستند. بنابراین در این اشکال میان دو مقام نفس ناطقه خلط و مغالطه صورت گرفته است. زیرا که قوای نباتی مقام ظهور و حقیقت نازله نفس ناطقه بوده و حقیقتی مستقل از آن ندارند.

النفس فلسفی فراوان است که از جمله آنها عدم دقت در نقل عبارات حکماء و فلاسفه، عدم دقت در ارجاع دهی، عدم دقت در نسبت دادن نظریه ای به حکیمی و... که محل بحث آن پژوهش دیگری می باشد. این گونه اشکالات با نظر به دسترسی آسان به تمامی کتاب فلسفی در زمان حاضر، بسیار جای تأمل دارد.

۲. «نفس یا رئیس القوا در هر مرحله ای به دو معنا کل القواست؛ الف) نفس وجود جمعی همه قواست... ب) قوای نفس شئون نفس اند نه معالیل آن.» (عبودیت، ۱۳۸۹، ص ۲۱۸).

ب. نفس ناطقه علت وجود بخش قوای مثلاً غاذیه نیست تا اینکه علم حضوری به تمام جزئیات افعال آن داشته باشد. به بیان دیگر قاعده مورد بحث صرفاً اثبات می‌کند که نفس ناطقه احاطه وجودی به قوای خویش از جمله غاذیه دارد. دلیل این مطلب نیز آن است که در صورت اختلال در قوه مذکور مثلاً گرسنه شدن شخص یا هضم نشدن غذا یا هر نوع اختلال دیگر، نفس ناطقه درد و رنج را به گونه بدیهی ادراک می‌نماید. هر فردی در مقام ذات خویش بداهتاً و بدون نیاز به امری دیگر امور مذکور را ادراک می‌نماید. مشخص است که چنین ادراکی ناشی از فعل قوه ای مانند غاذیه است و ادراک نیز منتسب به نفس ناطقه در مقام ذات آن می‌باشد. زیرا که قوای ادراکی فاقد علم و ادراک هستند. به بیان دیگر نفس ناطقه با علم حضوری وجود قوای خویش را ادراک می‌نماید ولی جزئیات ادراکات یا تحریکات آنها با علم حصولی برای نفس ناطقه معلوم می‌گردد. مفاد قاعده مورد بحث نیز اثبات علم حضوری نفس ناطقه نسبت به تمام ادراکات و تحریکات قوای نفس ناطقه با تمام جزئیات آنها نیست. نتیجه اینکه خلط و اشتباه در مفاد قاعده مورد بحث یعنی جریان دانستن آن در علت وجود بخش منجر به طرح اشکال فوق شده است.

به بیان دیگر، همه قوای نفس ناطقه مراتب وجودی او هستند و لذا نفس ناطقه به آنها علم حضوری داشته و اتحاد عالم با معلوم دارد (ملاصدرا، ۱۳۷۵، ص ۱۳۰). «علم نفس بقوای باطنیه ... و بحواس ظاهره ... و بالجمله بهمه قوا و جنودی که منبعثند از ذات نفس ... بحضور هوایات عینیه و صور خارجیه آنها است در نزد نفس بحیثیتی که علم و معلوم متحدند بحسب ذات و متغایرنند بحسب اعتبار نه بحصول صور آنها است در ذات نفس و یا در قوای نفسانیه.» (زنوزی، ۱۳۸۸، ص ۲۸۱). هر چند ممکن است نفس در برخی موارد علم حصولی نیز به قوای خویش کسب نماید مثلاً با علم تشریح یا علوم جدید دیگر. باید دانست که تحقیقات علمای معاصر تشریح در تکثیر قوای حیوان و شرح محل هریک از اعصاب دماغ و سلولهای فعال در ادراک با قاعده فلسفی "النفس فی وحدته کل القوی الادراکیه و التحریکیه" منافات بهیچ وجه ندارد. زیرا حکماء از جهت وحدت وجود نفس ناطقه حکم کنند که از نازلترین قوای او که حس لامسه است تا عالی ترین ... همه را شئون نفس ناطقه می‌دانند و نفس بوحدت و تنهائی تمام آن ادراکات را در مقام شامخ ذات خود دارا است و چون متزل در مراتب قوای خود شود باز اولاً و بالذات ادراک مطلقاً بخود نفس و ثانیاً و بالعرض بقوای او منتسب است یعنی ... از اعلی مراتب ادراکات عقلی تا انزل ادراکات که لامسه است همه را ادراک میکند و در حقیقت مدرک اوست نه قوای او. (الهی قمشه‌ای، ۱۳۶۳، ص ۷۸).

[۲] لازمه قاعده مورد بحث اجتماع نقیضین می‌باشد. بدین توضیح که لازمه پذیرش قاعده مذکور، آگاه بودن نفس ناطقه و فاقد علم بودن آن لازم می‌آید. زیرا که برخی از قوای نفس ناطقه ادراکی و برخی دیگر فاقد

علم و آگاهی هستند. بنابراین پذیرش قاعده مورد بحث منجر به عالم بودن و عالم نبودن نفس ناطقه می گردد. هم چنین برخی از قوای نفس ناطقه مادی و برخی دیگر مانند قوه خیال مجرد از ماده هستند. از این رو لازمه قاعده مورد نظر، مادی و مجرد بودن نفس ناطقه یا همان اجتماع نقیضین می باشد (فیاضی، ۱۳۹۳، ص ۹۵).

از سوی دیگر ملاصدرا بر آن است که انتزاع معانی و مفاهیم مختلف از یک ذات و حقیقت بسیط امکان دارد. مفاهیم اموری ذهنی بوده و حاکی از حقیقت خارجی هستند. از این رو می توان مفاهیم گوناگون قوای مختلف را از مرتبه ذات نفس انتزاع نموده و به آن حمل نمود. هر چند تعدد مفاهیم بر تعدد حقایق دلالت می کند ولی ممکن است حقایق مختلف به وجود واحد بسیط موجود باشند (فیاضی، ۱۳۹۳، صص ۹۲-۹۳). از این جهت دیدگاه ملاصدرا در مورد رابطه نفس ناطقه با قوای منجر به اجتماع نقیضین در مقام ذات نفس ناطقه می گردد.

به نظر می رسد انتقاداتی به این اشکال مطرح شده توسط فیاضی به قاعده مورد بحث وارد باشد:

شرط اجتماع نقیضین آن است که دو نقیض نسبت به یک مرتبه صدق کنند نه اینکه هر یک در مرتبه ای متفاوت از مرتبه دیگر باشند. زیرا که در صورت تفاوت مرتبه، دو نقیض هر دو مصداق واحد ندارند تا اینکه اجتماع یا ارتفاع آنها ممتنع باشد. حال آنکه در مورد نفس ناطقه، مادی بودن آن مثلاً مربوط به مرتبه بدن جسمانی و مادی نبودن آن با صدق لوازم و ابعاد مادی مربوط به مرتبه خیال و مجرد بودن از ماده و لوازم مادی مربوط به مرتبه نفس ناطقه است. نتیجه اینکه نقیضان مورد نظر در اشکال مطرح شده، مربوط به مراتب متفاوت وجودی هستند که در یک مرتبه نیز صادق نیستند بلکه مراتب متفاوت دارند. ملاصدرا می گوید: «نفس انسانی از جهتی بالفعل و از جهتی بالقوه است... هم چنین مرتبه ای از آن مادی و مرتبه ای دیگر مجرد است... حیثیت بالفعل و مجرد بودن نفس ناطقه ناظر به مقام است که به علت خویش مستند است و حیثیت بالقوه بودن مربوط به مرتبه بدن مادی می باشد.» (ملاصدرا، ۱۴۲۲، ص ۵۷).

با نظر به نکته فوق، اینکه از حقیقت وجود بسیط مفاهیم متعدد انتزاع می گردد، مربوط به مراتب متفاوت نفس ناطقه و دو مقام داشتن آن طبق "قاعده النفس وحدتها کل القوی" می باشد. بدین بیان که نفس ناطقه در مقام ذات خویش واجد تمامی کمالات مراتب نازل به گونه وحدت و بساطت می باشد. زیرا که نفس ناطقه واجد تمامی کمالات قوای حیوانی و نباتی به گونه بسیط است و لذا نفس ناطقه فاقد نقائص و لوازم مادی آنهاست. دیگر اینکه قوای حیوانی و نباتی مراتب نازل تر نفس ناطقه هستند. زیرا که در مرتبه نازل تر این گونه قوا مراتب پایین نفس ناطقه بوده که در تحت حیطه وجودی نفس ناطقه قرار دارند. بنابراین انتزاع مفاهیم متعدد از نفس ناطقه هیچ تناقضی

با قاعده مورد بحث ندارد و چنین امری منجر به اجتماع نقیضین نمی گردد. نتیجه اینکه طرح اشکال مذکور نیز ناشی از غفلت از مراتب متعدد داشتن نفس ناطقه و مراتب نازل بودن آن است.

قضیه سازی میان معلوم قوای مختلف و علم نسبت به آنها

یکی دیگر از استدلالهای ملاصدرا در اثبات قاعده "النفس فی وحدتها کل القوی" با استفاده از قضایا و احکامی است که نفس ناطقه انسانی در مورد معلومات مختلف می نماید. مثلاً نفس انسانی حکم می نماید که صورت خیالی خاصی متعلق به موجود محسوس ویژه ای است یا معنای وهمی مورد نظر به صورت های خیالی یا حسی خود تعلق دارند یا اینکه انسانی صورت عقلی را از معانی وهمی، خیالی یا حسی انتزاع می نماید و میان آنها حکم می نماید. از سوی دیگر هنگامی که نفس ناطقه میان صورت علمی قوای مختلف حکم می نماید، موضوع و محمول احکام و قضایای مورد نظر در نزد او هستند. در نتیجه نفس ناطقه در مقام ذات خویش واجد کمالات و ادراکات همه قوای مختلف می باشد و آنها مراتب نازله نفس ناطقه هستند (ملاصدرا، ۱۳۶۸، ج ۸، ص ۲۲۱).

شایان توجه است که ملاصدرا برهان دیگری نیز از جهت عالم بودن نفس ناطقه نسبت به قوای مختلف در اثبات قاعده مذکور اقامه می نماید. بدین بیان که عالم و حکم کننده میان مدرکات و معلومات قوای مختلف نفس ناطقه یکی است. مثلاً حکم می شود که گرسنه شدم یا احساس درد نمودم و چنین قضایائی اثبات می کند که نفس ناطقه با قوای مختلف ادراکی و تحریکی خویش اتحاد دارد. در غیر این صورت چنین قضایایی بی معنی بود (ملاصدرا، ۱۳۶۸، ج ۸، ص ۲۲۴). از دیدگاه فیاضی اشکالات مطرح شده در ذیل نسبت به این برهان نیز وارد است (فیاضی، ۱۳۹۳، ص ۱۰۲) که در ادامه به نقادی آنها پرداخته می شود.

غلامرضا فیاضی انتقاداتی را به استدلال مذکور مطرح می نماید که بررسی نقادانه آنها به شرح ذیل می

باشد:

[۱] این دلیل نیز اخص از مدعای صدر المتألهین می باشد. زیرا که این استدلال صرفاً در مواردی کاربرد دارد که معلوم و مدرک نفس ناطقه واقع می گردند و لذا در مورد قوای طبیعی و نباتی که معلوم نفس ناطقه نیستند، جاری نمی گردد (فیاضی، ۱۳۹۳، ص ۹۶). مرتبه طبیعی نفس ناطقه یعنی بدن و اعضاء بدنی و هم چنین قوای نفس نباتی یعنی غاذیه، نامیه و مولده معلوم نفس ناطقه نیستند تا اینکه بتوان در مورد آنها قضیه سازی نمود و مثلاً حکم خیالی، وهمی یا عقلی را نسبت به آنها سرایت داد. در نتیجه استدلال مذکور در این موارد جریان نمی یابد و استدلال ملاصدرا نسبت به آنها نقض می گردد.

نقد: تمامی قوای نفس ناطقه از جمله قوای نباتی در نزد نفس ناطقه حاضر هستند و حقیقتی خارج از وجود آن ندارند. مثلاً هنگامی که یکی از اعضاء بدنی انسان دچار آسیب یا زخمی می گردد، نفس ناطقه درد را ادراک می کند. حتی ممکن است درد به گونه ای شدید باشد که شخص دچار بیهوشی یا اغماء شده و ادراکات حسی آن به طور موقت تعطیل گردند. چنین مواردی اثبات می نماید که حقیقت تمامی قوای نباتی و سایر قوا در نزد نفس ناطقه حاضر هستند و نفس ناطقه در مقام ذات خویش به گونه وحدت و بساطت واجد کمالات تمامی قوای حیوانی و نباتی هست (ملاصدرا، ۱۳۶۰، ص ۵۶۵). بنابر این می توان قضیه سازی نمود و گفت: من احساس درد در یکی از اعضاء بدنی می نمایم یا مثلاً از ادراک یکی از قوای نباتی مثلاً لمس خاصی لذت می برم. یا اینکه با دیدن شیء یا شخص خاصی احساس غصب یا خوشحالی می کند: «نفس در مقام تعلق به ابدان، به صفات جسمانی خاص ابدان، متصف می شود... بدون اتحاد، توارد این حالات متجدد زمانی... امکان ندارد. صحت انعقاد قضایا و حمل محمول بر موضوع مثل أنا اُکلت ... همه بر اتصاف نفس به صفات اجسام و طبایع مادی دلیل است.» (آشتیانی، ۱۳۸۱، ص ۳۱۵). مشخص است که ادراک مربوط به قوای طبیعی یا نباتی نیست بلکه ادراک کننده نفس ناطقه می باشد. ولی مبدأ ادراک آن حواس می باشد که علت معد و زمینه ساز چنین ادراکات در نفس ناطقه می گردد. ملاصدرا می گوید: «نفس ناطقه دارای شئون و مراتب مختلفی است به گونه که در مرتبه حسی تمامی حواس اعم از باصره، سامعه، ذائقه، لامسه و شامه می باشد. زیرا که نفس ناطقه در مقام ذات خویش مبدأ تمامی این گونه ادراکات و یا تحریکات هست.» (ملاصدرا، ۱۳۶۳، ص ۵۵۴).

طبق توضیحات بیان شده، اشکال فوق الذکر نسبت به اثبات قاعده "النفس فی وحدتها کل القوی" از ناحیه عالم و معلوم هر دو برطرف می گردد. زیرا که نفس ناطقه در مقام ذات خویش عالم نسبت به تمامی قوا و ادراکات آنها می باشد و قوای نباتی نیز در نزد نفس ناطقه حاضر هستند (استدلال از طریق معلوم). هم چنین نفس ناطقه واجد تمامی کمالات قوای مادون به گونه وحدت و بساطت هست (استدلال از طریق عالم).

[۲] مدعای ملاصدرا در اثبات قاعده مورد بحث آن است که نفس ناطقه ادراک کننده همه مدرکات جزئی و کلی می باشد. در حالی مفاد و نتیجه این گونه براهین صرفاً اثبات می کند که نفس ناطقه برخی از مدرکات محسوس و جزئی بدنی و جسمانی را ادراک می کند. در نتیجه این گونه استدلال ها اخص از مدعا می باشند و با دلیل خاص نمی توان مدعای عام را اثبات نمود (فیاضی، ۱۳۹۳، ص ۱۰۴). زیرا که این گونه استدلال ها اثبات کننده اتحاد نفس ناطقه با قوای فاقد علم و ادراک مانند اعضاء جسمانی نیست.

نقد: همان گونه در قسمت های قبل نیز اشاره شد قاعده مورد دو معنی دارد که طی آن نفس ناطقه در مقام ذات خویش ادراک کننده تمامی ادراکات قوای مادون می باشد و دیگر اینکه تمای قوی مراتب نازله نفس ناطقه می باشد. نفس ناطقه در مقام ذات خویش ادراکات کلی مانند مفاهیم کلی دارد و ادراکات و تحریکات سایر قوی نیز مستند به نفس ناطقه می باشد. بنابراین قاعده مورد اخص از مدعا نمی باشد و تمامی ادراکات و تحریکات قوای نفس ناطقه مستند به آن می باشد.

[۴] این قاعده با قاعده الواحد سازگار نیست و در تناقض می باشد. توضیح اینکه طبق قاعده الواحد از واحد بسیط حقیقی که هیچ گونه کثرتی ندارد، صرفاً یک موجود در مرتبه نخستین صادر می شود. با نظر اینکه نفس نیز واحد بسیط می باشد، در صورتی که قاعده "النفس فی وحدتها کل القوی" پذیرفته شود، وجود بسیط دارای افعال و آثار مختلف و متفاوت می گردد. حال آنکه چنین امری با قاعده الواحد سازگار نیست. در صورتی که ادعا گردد، مجرای قاعده الواحد صرفاً واجب الوجود و وجود بسیط محض می باشد، دیگر نفس واحد نخواهد بود (فیاضی، ۱۳۹۳، صص ۱۰۵-۱۰۶) و در این صورت قاعده "النفس فی وحدتها کل القوی" به طور کلی نقض گشته و دچار خدشه می گردد. نتیجه اینکه پذیرش قاعده الواحد منجر به بی اعتباری قاعده مورد بحث از اساس و مفهوم بنیادین آن یعنی مفهوم وحدت می گردد.

نقد: واحد معانی متعددی دارد که در قسمت واحد و کثیر از امور عامه مباحث فلسفی مورد بحث قرار می گیرد (ملاصدرا، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۸۴). یکی از معانی واحد، واحد حقه حقیقی می باشد که مصداق واحد هیچ گونه کثرتی اعم از خارجی یا ذهنی ندارد. صرفاً واجب الوجود واحد حقه حقیقی است و سایر موجودات چنین وحدتی ندارند. زیرا که مرکب از ماهیت و وجود و یا هم چنین مرکب از ماده و صورت هستند و در نتیجه واحد حقه حقیقی یا بسیط محض یعنی بدون هیچ گونه کثرتی نیستند. اما واحد حقه حقیقی یا بسیط معنای دیگر نیز دارد و آن واحد حقه حقیقی ظلی در مقابل اصلی (واجب الوجود) می باشد: «واجب الوجود واحد است بوحدت حقیقه حقه اصلیه و وجودهای دیگر بوحدت حقیقه حقه ظلیه واحد هستند» (ملاصدرا، ۱۳۶۲، ص ۱۴۶). قاعده الواحد صرفاً در مورد واحد بسیط محض یعنی حقه حقیقی اصلی جریان دارد و در مورد سایر وحدات جریان نمی یابد (ملاصدرا، ۱۴۲۲، ص ۲۳۵). زیرا که سایر انواع وحدت در هر حال دارای گونه ای هستند که صدور کثرت از آنها ممکن می گردد. ملاصدرا می گوید: «إِنَّ قَوْلَهُمْ "إِنَّ الْوَاحِدَ لَا يَصْدُرُ عَنْهُ إِلَّا الْوَاحِدُ" مُخْتَصٌّ بِالْوَاحِدِ مِنْ جَمِيعِ الْجِهَاتِ» (ملاصدرا، ۱۳۸۲، ص ۶۴۶). مشخص است که قاعده "النفس فی وحدتها کل القوی" در مورد نفس ناطقه می باشد و وحدت آن، حقه حقیقی ظلی و یا وحدت عددی (واحد بالعدد) است: «در باب نفس و قوای نفس و آثار نفس، ملاصدرا...

نوعی وحدت شخصیه قائل است. نفس در عین اینکه یک شخص واحد است، ذی مراتب است و بعضی مراتبش تقدم بر بعضی دیگر دارند.» (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۱، ص ۵۱۸). در نتیجه مجرای قاعده الواحد با قاعده مورد بحث هیچ ارتباطی ندارد.

نظریه فیاضی در مورد رابطه نفس ناطقه با قوای آن

در قسمت قبل اشکالات مطرح شده توسط فیاضی به قاعده "النفس فی وحدتها کل القوی" مورد بررسی نقادانه قرار گرفت. از این جهت، نظریه اختصاصی ایشان در مورد رابطه نفس ناطقه با قوی نیز مورد بررسی قرار می گیرد.

فیاضی در مورد رابطه نفس ناطقه با قوای آن چنین بیان می دارد: حقیقت انسان دارای دو نفس انسانی و نباتی است. زیرا که انسان از روح و بدن ترکیب یافته است و روح موجود مجرد، آگاه و دارای توانائی است و همگی کارکردهای ادراکی و تحریکی انسان به آن نسبت داده می شود. بنابراین قوایی که در امور اختیاری انسان کاربرد دارند به عین وجود نفس موجود هستند و به گونه وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت، اتحاد وجودی با نفس ناطقه دارند. ولی قوای طبیعی و نباتی از شئون اختیاری انسان نیستند و لذا هیچ گونه اتحادی با نفس ناطقه ندارند. بلکه آنها از شئون و قوای بدن یا همان جسم نامی هستند. هر چند بدن مخلوق خداوند می باشد، ولی خداوند آن را مسخر روح قرار داده و روح بر آن ولایت تکوینی دارد. در نتیجه بدن کاملاً در تحت اختیار روح و فرمانبردار آن است (فیاضی، ۱۳۹۳، ص ۱۰۸).

می توان اشکالات ذیل را به نظریه فیاضی در این زمینه وارد دانست:

الف. فیاضی در تبیین نظریه خویش مدعی شده است که انسان دارای دو نفس انسانی و نباتی است. ولی سؤال این است که نفس حیوانی یا مرتبه خیال چه جایگاهی در این نظریه دارد؟ مسلم است که انسان دارای ادراکات جزئی است که ادراک کننده آن نفس نباتی به دلیل علم نداشتن و نفس ناطقه به دلیل مدرک کلیات بودن، نیست. در نتیجه ادراک کننده آن مرتبه ای نفس حیوانی یا قوه خیال می باشد که جایگاه آن در نظریه فیاضی مشخص نیست. بعد از بیان نظریه فوق، فیاضی سؤال یا اشکالی بدین شرح مطرح می کند: «اگر انسان دو نفس نباتی و انسانی دارد، آثار نفس حیوانی را به کدام یک می توان نسبت داد؟» (فیاضی، ۱۳۹۳، ص ۱۰۸). این اشکال بدون هیچ گونه پاسخی، رها می شود و مشخص نیست نفس حیوانی در تبیین نظریه فوق چه جایگاهی دارد.

ب. فیاضی در نظریه خویش مدعی است که قوای نباتی و طبیعی از شئون نفس ناطقه نیستند. از این رو سؤال این است که چه رابطه ای میان این قوی با نفس ناطقه برقرار هست؟ اگر قوای نباتی، قوای نفس ناطقه هستند

و از شئون آن نیز نیستند، پس چگونه نفس ناطقه برخی از افعال خویش را به واسطه آنها انجام می دهد؟ نفس ناطقه برخی از افعال جسمانی مانند غذا خوردن، راه رفتن و... انجام می دهد. مشخص است که فاعل مباشر این افعال نفس ناطقه نیست. زیرا که مجرد از ماده بوده و موجود مجرد فاعل مباشر افعال جسمانی و مادی نیست. بنابراین با نظر به اینکه قوای نباتی از شئون نفس ناطقه نیستند، نفس چگونه این گونه افعال را انجام می دهد؟

ج. فیاضی مدعی است قوایی که در امور اختیاری انسان کاربرد دارند، به عین وجود نفس موجود هستند. مقصود از چنین قوایی مشخص نیست که دقیقا کدام اند؟ هم چنین مقصود از اختیار داشتن نفس ناطقه به قوی نیز مشخص نشده است. نفس ناطقه برخی از قوی مثل برخی از اعضاء جسمانی را به گونه ارادی به کار می برد ولی تعلق داشتن نفس ناطقه به آنها ارادی و اختیاری نیست بلکه ذاتی می باشد.

نتیجه گیری

قاعده "النفس فی وحدتها کل القوی" یکی از مهم ترین قواعد فلسفی حکمت متعالیه در قسمت علم النفس می باشد که طی آن تبیین می گردد حقیقت انسانی وجود واحد مشککی است و با حرکت جوهری به تدریج مراتب کمال و فعلیت را طی می نماید تا اینکه به فعلیت محض برسد. این قاعده دو معنی در حکمت متعالیه دارد؛ نفس ناطقه واجد همه کمالات قوای حیوانی و نباتی به گونه وحدت و بساطت هست و اینکه قوای مذکور مراتب نازل تر حقیقت انسانی هستند. اشکالات و انتقاداتی که توسط غلامرضا فیاضی به این قاعده مطرح می گردد عمدتا مبتنی آن است که نفس ناطقه نسبت به افعال برخی از قوا علم ندارد و دیگر اینکه پذیرش این قاعده منجر به اجتماع نقیضین می گردد. در پژوهش حاضر اثبات گردید که این اشکالات ناشی از غفلت از دو مقام داشتن قاعده مورد بحث می باشد و تناقض نیز در صورتی لازم می آید که نفس ناطقه در یک مقام مجرد و مادی هر دو باشد. حال آنکه هر یک از قوا در عین وحدت تشکیکی، مراتب حقیقت واحد انسانی هستند.

فهرست منابع

- آشتیانی، سید جلال الدین، شرح بر زاد المسافر ملاصدرا، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۱.
- ابن سینا، النفس من کتاب الشفاء، تصحیح حسن زاده آملی، قم، مرکز الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۷
- _____، الالهیات من کتاب الشفاء، تصحیح حسن زاده آملی، قم، مرکز الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۸
- _____، النجاه من الغرق فی بحر الضلال، تصحیح محمد تقی دانش پژوه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۹.

- ارسطو، درباره نفس، ترجمه علی مراد داودی، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۶۶.
- الهی قمشه‌ای مهدی، حکمت الهی عام و خاص، تهران: اسلامی، ۱۳۶۳.
- حسن زاده آملی، حسن، شرح فارسی الأسفار الأربعة، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۷.
- عبودیت، عبدالرسول، خطوط کلی حکمت متعالیه، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، قم، ۱۳۸۹.
- فیاضی، غلام رضا، علم النفس فلسفی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۹۳.
- کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه یونان و روم، ترجمه سید جلال الدین مجتبی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
- زنوزی، عبد الله، لمعات الهیه، تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۱.
- ملاصدرا، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، بیروت، دار احیاء التراث العربیه، ۱۳۶۸
- _____، تعلیقہ شرح حکمۃ الإشراف، بنیاد حکمت اسلامی صدر، ۱۳۹۲.
- _____، شرح الهدایۃ الاثیریۃ، مؤسسۃ التاریخ العربی، بیروت، ۱۴۲۲.
- _____، مفاتیح الغیب، مؤسسۃ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۳.
- _____، الشواهد الربوبیۃ فی المناهج السلوکیۃ، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۰.
- _____، المبدأ و المعاد، بی تا، بی جا.
- _____، کسر أصنام الجاهلیۃ، بنیاد حکمت اسلامی صدر، تهران، ۱۳۸۱.
- _____، شرح الهدایۃ الاثیریۃ. مؤسسۃ التاریخ العربی، بیروت، ۱۴۲۲.
- _____، شرح و تعلیقہ صدر المتالہین بر الهیات شفا، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدر، ۱۳۸۲.
- _____، منطق نوین، انتشارات آگاہ، تهران، ۱۳۶۲.
- _____، تفسیر القرآن الکریم، تصحیح محسن بیدار فر، قم، انتشارات بیدار، ۱۳۶۶.
- _____، مجموعہ رسائل فلسفی، تهران، حکمت، ۱۳۷۵.
- مطهری مرتضی، مجموعہ آثار استاد شهید مطهری، تهران، صدر، ۱۳۷۶.